

ବୁଦ୍ଧିମେଳନ

କାର୍ଯ୍ୟପତ୍ର
ଅର୍ଥଶାସ୍ତ୍ରବିଜ୍ଞାନ

ହୂପା
Hoopa



چتر لذرخ

نویسنده: کری بورنل

تصویرگر: لارا آلن اندرسون

مترجم: بیتا ابراهیمی

سرشناسه: بورنل، کری، ۱۹۷۹ - م.

Burnell, Cerrie

عنوان و نام پدیدآور: چتر سرخ/ نویسنده کری بورنل؛ تصویرگر لارا آلن اندرسون؛

مترجم: بیتا ابراهیمی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۷، ۱۰۴ ص: مصور.

مشخصات ظاهری: ۱۳۹۷، ۱۰۴ ص: مصور.

فروش: هایپر و ارکستر دیوانه، ۱.

شابک: ۹۷۸-۸۲-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۳-۲

۹۷۸-۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۳-۲ دوره: ۹۷۸-۰-۹۷۸-۶۰۰-۸۸۶۹-۸۳-۲

و ضمیمه فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Harper and the scarlet umbrella.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) — قرن ۲۱

موضوع: Children's stories, English — 21st century

شناسه افزوده: اندرسون، لارا، تصویرگر

شناسه افزوده: Anderson, Laura Ellen

شناسه افزوده: ابراهیمی، بیتا، ۱۳۵۵

رد: بندی کنگره: ۱۳۹۷، ۱/۴ ج ۲۱

رد: بندی دیوبی: ۸۲۳۹۷ [ج]

شماره کتابخانه ملی: ۵۱۴۵۱۲

HARPER AND THE SCARLET UMBRELLA

Text © Cerrie Burnell, 2015

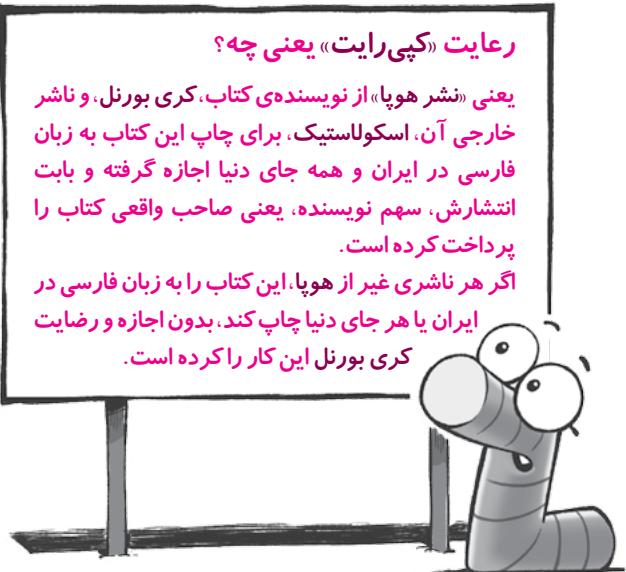
Illustrations © Laura Ellen Andresen, 2015

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.



راعیت «کپی رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده کتاب، کری بورنل، و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و با بت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت کری بورنل این کار را کرده است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۱/۳، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۷۶۵ تلفن: ۰۲۶۰۸۸۹۹۸۶۳

www.hoopa.ir info@hoopa.ir

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در

قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

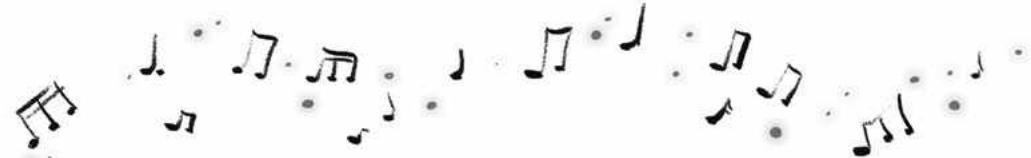


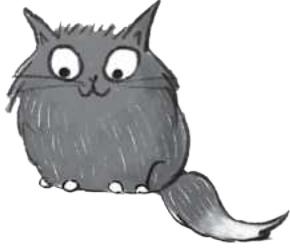
تقدیم به

خانواده‌ام که کودکی زیبایی برایم ساختند
و به امیلی دوست‌داشتنی که جادو را برایم به واقعیت تبدیل کرد
و با تشکر از السدیر مالوی
وارکستر سلطنتی لیورپول.

کری بورنل

به ماری زیبا، نوازنده‌ی سحرآمیز و خواهری بی‌نظیر
لارا آلن اندرسون





روزی روزگاری دختری بود به نام هارپر که استعداد بی‌نظیری در موسیقی داشت. او از لابه‌لای صدای باد، ترنم باران و بال‌زدن‌های پروانه‌ها نوای موسیقی می‌شنید. هارپر می‌توانست هر سازی را بنوازد، آن هم بی‌اینکه حتی یک بار آموزش دیده باشد. گاهی اوقات شب که می‌شد هارپر کنار گربه‌اش، نصفه‌شب، نوایی می‌شنید که قلبش را به تپش می‌انداخت. نوایی که گویا از ستارگان می‌آمد...





فصل یک

پتر لسلسته

هارپر بالذت، از طبقه‌ی چهاردهم «ساختمان بلند»، به «شهر ابرها» نگاه می‌کرد. تراموازیر باران شدید می‌غزید و چترهایی به رنگ‌های روشن مثل قایق‌های کوچک تک‌تک باز می‌شدند. خاله‌ساسی با مهربانی گفت: «عزیزم، من باید تا ده دقیقه‌ی دیگه برم سالن اپرای هلند.» و یک کت صورتی تنگ روی پیراهن چین‌دار زیبایش پوشید. «با هلیکوپتر می‌آن دنبالم.»

زندگی می‌کرد. فردا را با مادام‌فلورا در کلاس نمایش
می‌گذراند که در طبقه‌ی سوم زندگی می‌کرد.

صدای هلیکوپتر در آپارتمان کوچک پیچید. خاله‌ساسی
با خوش‌حالی گفت: «وسیله‌ی سفرم رسید!» و چمدانش
را برداشت و به سمت در راه افتاد.

هارپر دوید که به او برسد و در راه چتر زردش را
هم برداشت. وقتی به پشت بام رسیدند، صدای بارانِ
«تپش قلب» که از آسمان پایین می‌ریخت، به گوش
می‌رسید. هارپر توجهی به این صدا نکرد، در شهر ابرها
هر روز باران می‌بارید، باران‌های مختلف، آب پاکی که از
آسمان می‌رسید و قابل‌آشامیدن بود. این شهر باران‌های
جور و جوری داشت:

ترنم تابستانی: نمن بارانی که حتی آدم را خیس نمی‌کرد.
مه دریا: بارانی ملایم که مثل مه در هوا موج می‌زد.
باران تپش قلب: بارانی یک دست که با نوای ضربان
قلب پایین می‌ریخت.

انفجار ابرها: بارانی شدید که تا مغز استخوان آدم را
خیس نمی‌کرد.

آبشاریخ: باران تندی که مثل تگرگ می‌بارید.

هارپر لبخندی زد و دستانش را دور کمر خاله‌ساسی
حلقه کرد. بوی عطر یاس توی دماغش پیچید.

هر چهار هفته یک بار، وقتی ماه گرد و کامل می‌شد،
خاله‌ساسی به هلند می‌رفت تا سری به همه‌ی پیراهن‌های
خوشگلی بزند که برای هنرمندان اپرا می‌دوخت. هارپر
یک جورهایی از نبودن خاله‌ساسی خوش‌حال می‌شد،
چون در مدت نبودن خاله، باید با ساکنان ساختمانِ بلند
زندگی می‌کرد. آن شب در آپارتمان السی کراهام پیر و
عجب و غریب می‌ماند که در بالاترین خانه‌ی ساختمان



اما حرف‌های خاله‌ساسی میان باد گم شد. هارپر تنها ماند، یک دختر کوچک روی پشت‌بام، بدون چتر.



باران رعدوبرقی؛ وقتی که توفان آسمان را می‌لرزاند. خاله‌ساسی با لبخندی گفت: «آخر هفته‌ای به خوبی خودت داشته باشی.» و پیشانی هارپر را بوسید و به سمت هلیکوپتر رفت.

هارپر خنده‌ید و گفت: «حتماً.» و به خوشی‌هایی که در انتظارش بودند، فکر کرد.

اما همین‌که هلیکوپتر به سمت ابرها رفت، باد پره‌های هلیکوپتر، چتر هارپر را بلند کرد و به هوا برد. هارپر با دیدن چترش که پاره و شکسته افتاد توی چاله‌ی آب جلوی پایش، جیغ کوتاهی کشید.

خاله‌ساسی از آسمان او را نگاه کرد و نزدیک بود فنجان چایش از دستش بیفتد.

نالید: «حالا باید چی کار کنیم؟ همه توی شهر ابرها چتر خودشون رو دارن و حالا چتر هارپر شکسته.»

خم شد و از لای ابرهایی که در هم می‌لولیدند، پایین را نگاه کرد و نفس عمیقی کشید و بعد، با اینکه می‌دانست زندگی هارپر برای همیشه عوض خواهد شد، داد کشید: «عزیزم، باید اون چرخ سرخ رو برداری. کسی که اون رو برای تو گذاشته...»

هارپر و دوستانش با چتر سرخ بر فراز شهر ابرها پرواز
می کردند که ناگهان چشمشان به دختر بندبازی افتاد.
دخترک آن ها را به سیرک رویاهای هدایت کرد؛ جایی که
پر بود از آدمهای عجیب و غریب و چیزهای جور و جور!
مثل خانم آوازه خوان دریا، آقای شیرینی پز، یک طالع بین
مرموز و کتابخانه زنبیلی و موش هایی از خامه هی سفید!
جایی که راز گذشته هی هارپر در دل آن مخفی شده بود.

هارپر و سیرک رویاهای

را از دست ندهید تا به بزرگترین
راز زندگی هارپر پی ببرید.



عجیب‌که آدمیزاد کتاب‌هاش رو نمی‌خورد!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



- نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
- این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و درنتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
 - این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جایه‌جانی کتاب‌های تهیه شده با آن، آسان‌تر است؛
 - و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبز‌تر و سالم‌تر.....